



تفسیر تطبیقی مصداق اولی الامر در آیه اطاعت(2)

آیه 59 سوره نساء از آیات چالشی و مورد اختلاف در میان اندیشمندان و مفسران فریقین است. دلیل اصلی این چالش قرار گرفتن ترکیب «أولی الأمر» در کنار فرمان به اطاعت از «الله» و «الرسول» می باشد.

آیه 59 سوره نساء از آیات چالشی و مورد اختلاف در میان اندیشمندان و مفسران فریقین است. دلیل اصلی این چالش قرار گرفتن ترکیب «أولی الأمر» در کنار فرمان به اطاعت از «الله» و «الرسول» می باشد.

بخش دوم و پایانی

ب) مفسران اهل سنت

در مقابل، مفسران غیر شیعه چنین اعتقادی ندارند و اولوالاامر را به گونه ای دیگر تفسیر کرده اند. آنان با اینکه آراء گوناگونی درباره مصداق اولوالاامر ابراز داشته اند، همگی در اینکه عصمت از گناه و رجس برای اولوالاامر شرط نیست، با یکدیگر اشتراک نظر دارند. (1) مهم ترین آراء این مفسران درباره اولوالاامر به شرح ذیل است:

1. زمامداران، حاکمان و فرماندهان عادل

اولوالاامر زمامداران، حاکمان و فرماندهان جنگ ها هستند به این شرط که عادل و دادگر باشند و فرمان آنها مطابق احکام شریعت باشد. اکثر مفسران بزرگ اهل سنت از جمله زمخشری، حقی بروسوی، سید قطب و طنطاوی چنین دیدگاهی دارند؛ زمخشری تصریح می کند که منظور از اولوالاامر زمامداران بحق مانند: خلفای راشدین است. دلیل او بر این اختصاص این است که خدا و رسول از زمامداران ستمگر بلکه از هر ستمگری برائت می جویند و خداوند نیز در آیه کریمه اطاعت از اولوالاامر را همسان با اطاعت از خود و رسولش قرار داده و ممکن نیست خداوند برای اطاعت از زمامداران ستمگر چنین حکمی صادر کند. (زمخشری، 1407: 1 / 524)

سید قطب نیز اظهار می دارد: منظور آیه کریمه از اولوالاامر، هر زمامدار و حاکمی نیست؛ بلکه منظور از آن [زمامدار] مسلمان و مؤمنی است که ایمانش او را به سمت اطاعت از خدا و رسول هدایت نماید و او در سایه این ایمان، مردم را به پذیرش حاکمیت و تشریع خداوند ملزم کند. نیز اطاعت از اولوالاامر در اموری است که مشروع باشد و با کتاب و سنت سازگار باشد. وی سپس چند روایت ذکر می کند که بیانگر آن است که اطاعت در معروف است نه در معصیت. (سید قطب، 1412: 2 / 69)

نیز حقی بروسوی در روح البیان می گوید:

مقصود از اولوالاامر، زمامداران عادل و حق مدار است؛ مانند خلفای راشدین؛ اما زمامداران ستم پیشه شایستگی عطف بر خدا و رسول را ندارند؛ چه، آنها دزدانی هستند که با قهر و غلبه بر اموال مردم مسلط گشته اند. (حقی بروسوی، 1412: 2 / 228)

حاصل این دیدگاه این است که اولوالاامر در این آیه مصداق مشخص و معینی ندارد بلکه مقصود از آن زمامداران و حاکمان امت اسلامی است که مشروعیت آنها و لزوم اطاعت از آنها با دو شرط روا می باشد:

1. عادل و دادگر باشند؛

2. حکم و فرمانشان مخالف شرع نباشد.

نقد و بررسی

مفسران امامیه در نقد این نظر گفته اند: این رأی با ظاهر آیه کریمه سازگار نیست. آیه کریمه اطاعت از اولوالاامر را مانند اطاعت از رسول، مطلق و بی قید و شرط آورده و چنین اطاعتی اقتضا دارد که اطاعت شونده معصوم باشد؛ در غیر این صورت همان گونه که فخر رازی گفته است به تناقض می انجامد. (طوسی، بی تا: 3 / 236)

البته ممکن است مدعیان این سخن بگویند: هرچند اطاعت در آیه کریمه مطلق است؛ لکن ادله دیگری برای تقیید آن موجود است؛ زیرا شخص عادل که مردم او را بر می‌گزینند و در زمره اولوالامر قرار می‌گیرد، به حکم آیه کریمه اطاعت از او لازم است. در واقع، آنچه در آیه کریمه آمده، همان چیزی را بیان می‌کند که در میان جامعه رواج دارد. آنچه در همه جوامع - چه اسلامی و چه غیر اسلامی - رواج دارد این است که مردم طبق قوانین، فردی را از میان خویش برمی‌گزینند و با وجود اینکه از ابتدا به خطاپذیری او آگاه اند و می‌دانند او ممکن است گاهی دچار اشتباه شود اما اطاعت از او را بر خود واجب می‌دانند. تنها در جایی که بدانند حکم او بر خلاف قانون و اشتباه است بدان عمل نمی‌کنند. البته گاهی با وجود اشتباه حاکم، مصلحت تبعیت از او را که موجب وحدت جامعه است، بر اشتباه او مقدم می‌دارند و آن را موجب جبران اشتباه احتمالی حاکم به حساب می‌آورند! لذا آیه کریمه در واقع این شیوه عقلایی را به مؤمنان می‌آموزد. خداوند به حکم آیه کریمه، اطاعت از اولوالامر را بر مؤمنان واجب کرده و از سوی دیگر یک قانون کلی بیان نموده و فرموده اگر اطاعت از مخلوق با معصیت خالق محقق شود چنین اطاعتی روا نیست: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» (ابن ابی شیبہ، 1409: 7 / 737؛ صدوق، 1404: 2 / 619، و 381 / 381) و نیز آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ». (اعراف / 28) بنابراین اطاعت مطلق نیست، هر جا بدانیم معصیت نیست اطاعت واجب است و هر جا بدانیم معصیت است اطاعت جایز نیست و هر جا تردید باشد، باز اطاعت لازم است؛ زیرا این اطاعت موجب انسجام امت می‌گردد و مصالح فراوانی را در پی دارد؛ نیز خطای او را در برخی از موارد جبران می‌کند؛ چنان که قرار دادن حکم ظاهری، مصلحتی دارد که مفسده فوت واقع را جبران می‌کند. پس آیه کریمه اطلاق ندارد و با ادله عقلی و نقلی مقید می‌شود.

پاسخ این ادعا آن است که: اطلاق آیه کریمه به گونه ای است که با امثال این حدیث قابل تقیید نیست. به عنوان مثال قرآن کریم به صورت ضمنی - و نه با صراحت - به اطاعت از پدر و مادر امر نموده است؛ یعنی به احسان نسبت به آن دو سفارش نموده: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا» (احقاف / 15) که این سفارش متضمن امر به اطاعت از آنان نیز هست؛ با این حال با صراحت از اطاعت نمودن از آنان در معصیت نهی کرده است: «وَلَا تَجْهَدَاكَ لِيُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا»؛ (احقاف / 15) اما در آیه اطاعت (نساء / 59) با اینکه قرآن با صراحت به اطاعت از اولوالامر، فرمان داده ولی از متابعت آنها در معصیت نهی ننموده است. این همان نکته اساسی است که ما را به لزوم وجود عصمت در اولوالامر راهنمایی می‌کند. افزون بر این، اطاعت از والدین با اطاعت از اولوالامر هم سطح نیست، اطاعت از اولوالامر در رتبه اطاعت از پیامبر است؛ ازاین رو از اطاعت آنها در معاصی نهی نشده است. بنابراین لازم می‌آید که اولاً اطاعت از اولوالامر مطلق باشد و ثانیاً مطاع (اولوالامر)، معصوم از خطا و گناه باشد (طباطبایی، 1417: 4 / 416 - 415)

بر این اساس دیدگاه این دسته از مفسران اهل سنت نادرست است و دیدگاه مفسران شیعه استوارتر به نظر می‌رسد که افراد معینی را دارای عصمت می‌داند و آنها را مصداق اولوالامر در این آیه می‌شمارد.

2. زمامداران و حاکمان (در امور سازگار با شریعت)

برخی از مفسران سنی بر آنند که: مصداق «اولوالامر» زمامداران و حاکمان هستند؛ اما اطاعت از آنها در اموری است که با شریعت سازگار باشد؛ گرچه آنها خود عادل و دادگر نباشند. طبری و قرطبی از جمله این گروه‌اند. طبری در جامع البیان ابتدا به نقل آراء مختلف می‌پردازد، سپس بهترین نظریه را زمامداران و والیان می‌داند. (2) وی مبنای قول خود را احادیثی از رسول خدا می‌داند؛ مانند این روایت که آن حضرت می‌فرماید:

سَلِّمُكُمْ بَعْدِي وَلَاتُ؛ فَيَلِكُمُ الْبِرَّ بَرَّةً وَ الْفَاجِرَ بَفْجُورِهِ، فَاسْمَعُوا لَهُمْ وَ اطِيعُوا فِي كُلِّ مَا وَافَقَ الْحَقَّ وَ صَلُّوا وَرَاءَهُمْ؛ فَإِنْ أَحْسَنُوا فَلَكُمْ وَ لَهُمْ وَ إِنْ أَسَاءُوا فَلَكُمْ وَ عَلَيْهِمْ. (طبری، 1412: 5 / 95) (3)

پس از من والیانی بر شما حکومت خواهند کرد. حاکم نیکوکار به نیکی و حاکم تبهکار با تبهکاری حکومت می‌کند! از آنان حرف شنوی داشته باشید و (از آنها) در هر امری که مطابق حق باشد اطاعت کنید و در نماز به آنان اقتدا کنید؛ زیرا اگر آنها به نیکی رفتار نمایند به سود شما و خود آنان خواهد بود و اگر بد عمل کنند به سود شما! و زیان خود آنان خواهد بود.

برخی از مفسران امامیه بر این باورند که نظریه مشهور مفسران اهل سنت همین نظریه است. (کازمی، 1365: 2 / 245) البته تحقیق نشان می‌دهد که مشهور آنان عدالت را برای زمامداران شرط می‌دانند. (همان)

نقد و بررسی

همان انتقادی که به دیدگاه نخست وارد بود بر این دیدگاه نیز وارد است؛ زیرا دستور به اطاعت در آیه إطاعت، مطلق است و

تقیید بردار نیست؛ از این رو اقتضا دارد که مطاع دارای ملکه عصمت باشد. افزون بر آن، ایراد دیگر که بر این دیدگاه وارد است آن است که این ادعا با آیات فراوانی از قرآن کریم و نیز با حکم عقل عملی ناسازگار است؛ زیرا چگونه خداوند اطاعت از ظالم را در ردیف اطاعت از رسولش قرار می دهد حال آنکه خود می فرماید:

وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمْسِكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ. (هود / 113)

به ستمکاران متمایل مشوید که آتش [دوزخ] به شما می رسد، و در برابر خدا برای شما دوستانی نخواهد بود، و سرانجام یاری نخواهید شد. (کاظمی، 1365: 4 / 240)

3. عالمان دین و فقیهان

مصادق اولوالامر در این آیه عالمان دین و فقیهان هستند. بسیاری از مفسران سنی این سخن را به عنوان یک نظر یا احتمال در ذیل آیه کریمه ذکر کرده اند. (4) برخی نیز مانند: بغوی، کیا هراسی و حداد یمنی این نظریه را ترجیح داده و برگزیده اند. بغوی ابتدا این احتمال را به حسن، مجاهد و ضحاک نسبت می دهد و آن را از ابن عباس نیز روایت می کند؛ سپس به این آیه قرآن استناد می کند که می فرماید:

وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ. (نساء / 83)

یعنی اگر مسلمانان امر (مربوط به خوف و اُمن) را به پیغمبر و سرپرستان خویش ارجاع می دادند، قطعاً کسانی از آنان که اهل استنباط هستند، آن را می دانستند.

براساس این آیه او مدعی است که ارجاع امت به اولوالامر در مسائل اختلافی، گویای آن است که اولوالامر دارای چنان منزلتی هستند که با رجوع به کتاب خدا، به نزاع و اختلاف خاتمه دهند و این شأن عالمان دین است. (بغوی، 1420: 1 / 650)

کیا هراسی، ابتدا «زامداران» و «عالمان دین» را به عنوان دو احتمال به عنوان مصادق اولوالامر مطرح می کند سپس احتمال اول را اظهر می داند؛ لکن عبارت «فإن تنازعتم» را در آیه قرینه می داند بر اینکه احتمال دوم؛ یعنی عالمان دین و فقیهان مقصود باشد. دلیل این ترجیح از نظر وی آن است که خداوند عموم مردم را به اطاعت از اولوالامر فرمان داده و اولوالامر را در امور مورد اختلاف و نزاع، به کتاب خویش و سنت پیامبر ارجاع داده و جز عالمان دین کسی توان رجوع به کتاب خدا و سنت پیامبر را به منظور رفع اختلاف ها ندارد؛ از این رو، این خود قرینه است که مقصود از اولوالامر، عالمان دین و فقیهان است. (کیا هراسی، 1405: 2 / 472)

نقد و بررسی

مفسران امامیه همان انتقادی را که بر دو دیدگاه اول و دوم وارد نموده اند بر این رأی نیز وارد می نمایند. افزون بر آن، مراد از تنازع در آیه مورد بحث، تنازع مؤمنین در بین خودشان است، نه تنازعی که به فرض بین آنها و اولی الامر اتفاق بیفتد، و یا بین خود اولی الامر رخ دهد؛ چه، فرض اول یعنی تنازع مؤمنین با اولی الامر با مضمون آیه که اطاعت از اولی الامر را بر مؤمنان واجب کرده، سازگار نیست. فرض دوم نیز با آیه نمی سازد؛ چه آنکه معنا ندارد خدای تعالی اطاعت از کسانی را بر امت واجب کند که آنها در بین خودشان با یکدیگر تنازع دارند؛ زیرا اگر اولی الامر در بین خود تنازع کنند قطعاً یکی بر حق و دیگری بر باطل خواهد بود؛ از این رو خدای تعالی چگونه اطاعت کسی را که خود بر باطل است بر مردم واجب می کند؟ علاوه بر این، خطاب در آیه متوجه مؤمنین است نه اولوالامر. (طباطبایی، 1417: 4 / 640؛ با اندکی تصرف)

نیز شیخ طوسی معتقد است که: «اولی الامر» به معنای صاحبان امر و فرمان است و عالمان موضوعاً از این عنوان خارج هستند؛ (طوسی، بی تا: 3 / 236) زیرا آنان صاحبان امر و فرمان نیستند (نجارزادگان، 1384: 201) مگر عالمانی که از بالاترین حد شایستگی و بایستگی برای تدبیر امور جامعه اسلامی برخوردار باشند که این گونه افراد نیز طبق نظر شیعه افراد مشخص و معینی هستند.

4. مطلق ولایت داران بر مردم

اولوالامر مشتمل بر همه کسانی است که - در عرصه های مختلف زندگی - به نوعی بر مردم، ولایت و قیمومیت دارند و متابعت از فرمان آنها بر مردم لازم است. مانند: زمامداران، والیان، فرماندهان جنگ، عالمان دین، اهل حل و عقد و امثال آنها. البته این

اطاعت در هیچ موردی مطلق نیست؛ بلکه تنها تا وقتی صورت می گیرد که آنها امر به خیر، احسان و عدل نمایند. (خطیب، بی تا: 3 / 822)

نقد و بررسی

انتقاد مشترکی که بر آراء پیشین وارد بود بر این دیدگاه نیز وارد است. اشکال دیگر آن است که اگر مصداق «اولی الامر» شخص معینی در هر زمان نباشد لازم می آید تا مردم به اطاعت از همه امرا و علما با وجود اختلاف در میان آراء، مذاهب و فتاویشان موظف شوند؛ (5) این درحالی است که ما نمی توانیم با تبعیت از این عقاید و دستورهای مختلف، حق را از ناحق تمیز و تشخیص دهیم؛ زیرا در این حالت تعبیر اولوالامر موجب امتیاز و برتری یک عده مخصوص و معین جهت تبعیت از آنها نشده است، پس همه آنها مساوی و واجب الاطاعه خواهند بود که این محال و تکلیف غیر مقدور است. پس مقصود از اولی الامر در هر زمان یک نفر معین و مشخص است و آنها ائمه مورد نظر شیعه هستند. (رازی، 1408: 5 / 409)

5. اهل حل و عقد

اولوالامر فقط اهل «حل و عقد» از امت اسلام است. سخن فخر رازی در این رابطه چنین است:

خداوند به طور جزم و قطع [= بدون قید و شرط] به اطاعت از اولوالامر فرمان داده و روشن است که آن کس که اطاعتش بدون قید و شرط لازم است باید معصوم از خطا باشد وگرنه به تناقض می انجامد. پس اولوالامر مذکور در آیه کریمه باید معصوم باشند. حال این معصوم یا بعضی از امت است یا همه امت. اما نمی توان گفت بعضی از امت است؛ زیرا اگر چنین بود باید ما آنها را می شناختیم و به آنها دسترسی پیدا می کردیم تا از آنها متابعت نموده و بهره مند شویم و حال آنکه چنین نیست. پس اولوالامری که معصوم هستند، اهل حل و عقد از امت می باشند. (رازی، 1420: 10 / 112)

بر این اساس، فخر رازی مصداق اولوالامر را افراد معصوم می داند و معتقد است که چون آنها افراد مشخصی در میان امت اسلام نیستند پس باید آنان را اهل حل و عقد از امت دانست. صاحب تفسیر المنار افراد مورد اعتماد امت را اهل حل و عقد می داند که عبارتند از: زمامداران، حاکمان، عالمان دین، مسئولان امور تجاری، صنعتی و زراعی، رؤسای کارگران و احزاب، مدیران جراید و فرماندهان لشکر، و امثال آن. (رشیدرضا، 1366: 5 / 181)

نقد و بررسی

در آغاز لازم است روشن گردد که مقصود از این ادعا که اهل حل و عقد معصوم هستند! چیست؟

در این رابطه چند احتمال مطرح است:

یک. مقصود از ادعای عصمت برای اهل حل و عقد آن است که تمام افراد هیئت های حاکمه معصوم هستند؛ یعنی هیچ فردی از افراد هیئت های حاکمه خطا نمی کند!

اشکال این فرض آن است که یک روز بر امت اسلامی سپری نشده که همه افراد اهل حل و عقد مصون از گناه و اشتباه بوده باشند؛ لذا خداوند به تبعیت از کسی که وجود خارجی ندارد امر نمی کند.

دو. مقصود این است که مجموع اهل حل و عقد مصون از گناه و خطا هستند؛ هرچند فرد فرد آنها از خطا مصون نیست! چه، از نظر اصولیین اهل سنت، «اجماع بما هو اجماع» یعنی اجماع به صرف اینکه «اتفاق آرا» است حجیت و اصالت دارد. به عبارت دیگر اگر علمای اسلامی و به اصطلاح اهل حل و عقد در یک مسئله و در یک زمان (ولو زمان ما) در مورد امری وحدت نظر پیدا کنند، حتماً نظرشان صائب بوده و در عرض کتاب و سنت قرار می گیرد! (منتهاهی، 1380: 111)

به دیگر سخن، از نظر اهل تسنن، توافق آراء همه امت در یک زمان، در حکم وحی الهی است! و در حقیقت همه امت در حین توافق، در حکم شخص پیغمبرند که آنچه بر آنها القا می شود، حکم خداست و خطا بردار نیست! (مطهری، 1368: 49 - 48)

بی تردید این فرض نیز نادرست است؛ زیرا «مجموع»، واقعیتی جدای از افراد ندارد. هیئت حاکمه یا هیئت رئیسه جدا از افراد، وجود مستقلی ندارد؛ چنان که لشکری که از سربازان تشکیل می شود جدای از فرد فرد آنان وجود مستقلی ندارد. حال اگر هیچ یک از این افراد به صورت انفرادی و تنها، مصون از گناه و اشتباه نباشد، چگونه ممکن است مجموع آنها مصون باشند؟

تمسک و استناد به روایت: «لا تجتمع امتی علی خطی (أو علی ضلاله)» (6) (ابن حنبل، بی تا: 5 / 145؛ ابن ماجه، بی تا: 2 / 1303) برای اثبات و استوار نمودن این ادعا نیز درست نیست؛ چه آنکه اگر مقصود از این روایت عصمت اجتماع اهل حلّ و عقد بود، نمی بایست شاهد خطاها و لغزش های بسیار اهل حلّ و عقد در طول تاریخ حیات مسلمانان می بودیم! به علاوه مقصود از این حدیث - بر فرض صحت صدور (7) - اجتماع همه امت اسلام بر امری از امور است نه اجتماع اهل حلّ و عقد از امت اسلام. افزون بر آن، عده ای گفته اند اساساً مراد از این حدیث آن است که: همه امت اسلام بر راه خطا اجتماع نمی کنند، بلکه پیوسته عده ای در میان آنان یافت می شوند که راه صواب را می یابند و بر مسیر حق، طی طریق می کنند؛ هرچند اکثریت امت اسلام ره به خطا برند. (ر.ک به: مازندرانی، 1421: 2 / 340؛ مکارم شیرازی، 1374: 3 / 438 - 437)

سه. مقصود از ادعای عصمت برای اهل حلّ و عقد این است که عصمت و مصونیت از گناه و خطا، نه صفت فرد فرد هیئت حاکمه است و نه صفت مجموع هیئت حاکمه؛ بلکه خداوند با امداد خود این هیئت را از خطا مصون می دارد، نظیر خبر متواتر؛ در مورد خبر متواتر نیز فرد فرد خبردهندگان مصون از کذب و دروغ نیستند، مجموع آنها نیز این چنین است؛ لکن عادت بر این است که دروغ در خبر متواتر ناممکن است و گویا خداوند خبر متواتر را از کذب مصون می دارد. اولوالامر نیز چنین اند؛ یعنی خداوند آنها را مصون می دارد و همیشه بر وفق کتاب و سنت حرکت می کنند.

پاسخ آن است که آیا مصونیت از اشتباه برای اهل حلّ و عقد از ویژگی های این امت است یا در همه امت ها نیز بوده است؟ بی تردید خواهید گفت: از ویژگی های این امت است؛ زیرا ما خطاهای فراوان در اهل حلّ و عقد از دیگر امت ها سراغ داریم. همه امت ها و ملت ها در گستره تاریخ، کارهای مهم کشوری، لشکری و قبیله ای را با مشورت و اراده جمعی انجام می دهند، با این حال خطاهای بسیار در این تصمیم ها رخ می دهد. حال که مصونیت از خطا ویژه این امت است، حکم خبر متواتر را ندارد که در آن به صورت طبیعی توافق بر دروغ ناممکن است، بلکه نوعی معجزه و کرامت خواهد بود! یعنی خدا این امت را گرمی داشته لذا تصمیم های اهل حلّ و عقد آن را با اسباب غیبی از خطا مصون می دارد. در این صورت این ایراد و انتقاد پدید می آید که اگر چنین ادعایی درست است لازم می آید که خداوند اولوالامر؛ یعنی اهل حلّ و عقد و دایره عملشان را تعیین و مشخص می کرد و پیامبر نیز آن را برای مردم بیان می کرد که اگر چنین بود مسلمانان صدر اسلام در این باره با یکدیگر بحث و گفتگو می کردند و از پیامبر پیرامون آن پرسش می نمودند؛ چراکه آنها درباره مسائل بسیار کم ارزش تر، از پیامبر پرسیده اند؟ نیز اگر چنین بوده است چرا پس از رحلت پیامبر در این باره بحث و گفتگویی بین آنها پدید نیامده است؟ گو اینکه فتنه هایی که پس از رحلت پیامبر اعظم به وجود آمده با دقت بسیار در تاریخ ثبت و نقل شده است؛ ولی از اهل حلّ و عقد تا زمان فخر رازی نامی برده نشده است! (طباطبایی، 1417: 4 / 396)

اما نکته مهم درباره این دیدگاه این است که این دیدگاه یک گام بزرگ به نظرگاه شیعه نزدیک شده؛ زیرا اطاعت از اولوالامر را در آیه مطلق (بدون قید و شرط) دانسته لذا عصمت را برای آنان شرط نموده است؛ هرچند نهایتاً در تعیین مصادیق اولوالامر معصوم، ره به خطا برده است.

6. مطلق زمامداران (در امور سازگار و ناسازگار با شریعت)

مقصود از اولوالامر زمامداران بدون قید و شرط، می باشد و اطاعت از آنها طبق آیه کریمه لازم است. این قول را رشیدرضا در تفسیر المنار (همان: 5 / 181) نقل کرده و آن را نادرست دانسته است. سیوطی در تفسیر الدر المنثور آراء فراوانی در تبیین اولوالامر ذکر می کند، از جمله به نقل دو دسته احادیث می پردازد:

دسته اول احادیثی است که افراد را از اطاعت در معصیت خداوند، باز می دارد؛ مانند حدیث: «لا طاعة لمخلوق فی معصیه الخالق». دسته دوم، احادیثی است که در لزوم پرهیز از مخالفت با سلطان ظهور دارد؛ هرچند سلطان عادل نباشد! مانند روایتی که عبیده بن جراح از رسول خدا نقل می کند که آن حضرت فرمود: «لا تسبوا السلطان فانهم فیء الله فی أرضه» (8) (ابن سلامه، 1405: 2 / 80؛ سیوطی، 1404: 2 / 178) و مانند این دو روایت که از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نقل گردیده که فرمود: «إسمعوا وأطيعوا و إن استعمل علیکم حبشی ...» (9) (سیوطی، 1404: 2 / 574) و قال (صلی الله علیه و آله): لمعاذ: «یا معاذ! أطلع کلّ أمیر، و صلّ خلف کلّ إمام ...» (طبرانی، بی تا: 20 / 173؛ ابن عدی، 1409: 2 / 280؛ ثعلبی، 1422: 3 / 336؛ بیهقی، بی تا: 8 / 185؛ هیثمی، 1408: 2 / 67) (10)

به نظر می رسد مستند نظریه ششم، این قبیل احادیث است. سخن میبیدی به روشنی گویای این نظریه است:

... و اگر بی دادگر باشند آشکارا بر ایشان بیرون نیایند، و دست از طاعت ایشان بیرون نکشند، و دعای بد بر ایشان نکنند، و ایشان را از الله توبت خواهند، و با ایشان غزا کنند، و حجّ و نماز آدینه. و در خبر است که بعد از شرک هیچ گناه صعب تر از

نقد و بررسی

این دیدگاه، با صریح آیات قرآن و روح آموزه های دین اسلام ناسازگار است. چه آنکه قرآن کریم میل و گرایش به سوی ستمگر را موجب آتش و عذاب می داند: «وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَعِمَسْكُمْ النَّارُ» (11) تا چه رسد به اطاعت از ستمگر؛ به ویژه در اموری که با کتاب خدا و سنت رسولش ناسازگار باشد. به تعبیر زمخشری، خدا و رسول از زمامداران و حاکمان ستمگر تبری می جویند چگونه ممکن است اطاعت از آنها بسان اطاعت از خدا و رسول باشد! (زمخشری، 1407: 1 / 524)

آیا این صحیح است که قرآن در یک آیه هم به ما سفارش کند که پیرو خدا و رسول باشیم و هرگز گردِ معصیت نگردیم و گناه نکنیم و هم سفارش کند که پیرو کسانی باشیم که هر روز صدها معصیت می کنند؛ یا اگر نسبت به آنها خیلی خوشبین باشیم، لااقل آنان گاهی مرتکب گناه می شوند؟! چه آنکه در این صورت مطیع آنها بودن، به معنای گاهی گناه کردن است. آیا چنین تناقضی از سوی خداوند حکیم پذیرفته است؟ بنابراین منظور از اولی الامر هر حاکم و صاحب قدرتی نمی تواند باشد. (اولی الامر /www.rnn.ir)

زمخشری ذیل همین آیه کریمه در تفسیر کشاف می گوید:

خدا و رسول از امرای جور بیزارند و آنها صلاحیت ندارند تا در وجوب اطاعت بر خدا و رسول عطف شوند. شایسته ترین نام برای اینان «الصوص المتغلبه» (12) است. (زمخشری، 1407)

به ویژه آنگاه که می دانیم در کتب روایی اهل سنت از پیامبر(صلی الله علیه و آله) گزارش شده که آن حضرت از امامان گمراه و والیان آتش (13) بر امت اسلام - پس از خویش - بسیار بیمناک بوده است (ابن حنبل، بی تا: 5 / 145؛ ابن ماجه، بی تا: 2 / 1304؛ هیثمی، 1408: 5 / 239) ابن ابی عاصم، 1413: 47) پذیرش این دیدگاه سخت و سنگین می نماید.

علاوه بر این، همان اشکالی که بر نظریه دوم وارد بود بر این نظریه نیز وارد است. نیز این رأی، با آن دسته از احادیث که از معصیت خالق به واسطه تبعیت از مخلوق نهی می کند، سازگار نیست.

7. زمامداران و فرماندهان جنگ و عالمان دین

مصادق اولوالاامر در آیه مورد بحث زمامداران و فرماندهان جنگ ها و عالمان دین است و اطاعت از همه اینها تا آن گاه که مطابق شریعت فرمان دهند واجب است، اما اطاعت از آنها در امور خلاف شرع جایز نیست. این نظریه ترکیبی از نظریه دوم و سوم است. آلوسی در روح المعانی این نظریه را ترجیح داده است. (آلوسی، 1415: 3 / 63)

نقد و بررسی

از آنجا که این نظریه تلفیقی از دو دیدگاه دوم و سوم است، همه انتقادات و ایرادهایی که متوجه آن دو دیدگاه بود بر این دیدگاه نیز وارد است.

8. شایستگیان برای مشورت

طنطاوی یکی دیگر از مفسران سنی بر مبنای روح اصلی حاکم بر دیدگاه عام اهل سنت، مقصود از اولوالاامر را افراد شایسته برای شور و مشورت می داند. ظاهراً مقصود وی از افراد شایسته برای شوری، همان اهل حلّ و عقد است که در سخن فخر رازی نیز آمده است؛ با این تفاوت که طنطاوی برای آنها عصمت قائل نیست و تبعیت از آنها را نیز در محدوده اوامر الهی می داند. سخن وی در این باره چنین است:

در قرآن سوره ای به نام شوری وجود دارد که در مکه نازل شده است. آیه «وَأْمُرْهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» نیز در این سوره است. از این نامگذاری اهمیت و عظمت و ارزش مقام شوری به دست می آید. پیغمبر(صلی الله علیه و آله) نیز در کارهای عمومی به این آیه عمل می کرد؛ چنان که مشورت های پیغمبر در کارهای جنگی مشهور است و در جنگ احد علی رغم میل خویش و برای پذیرش نظر مشورتی، رفتن به پیشواز دشمن را قبول کرد. پس از آن نیز سوره نساء در مدینه نازل شده است، که در آن آیه تبعیت از اولوالاامر (آیه مورد بحث) آمده است.

وی در ادامه درباره اولوالامر می گوید:

[اگر سؤال شود که مقصود از] اولی الامر در آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» از نظر مسلمانان صدر اسلام چه کسانی بوده است؟ [پاسخ این است که] معلوم است [که مقصود از اولوالامر] اشخاص معهود و معینی در نظر آنها بوده است و معلوم است که اشخاص معین در نظر آنها، مردم صلاحیت دار برای شوری بوده است؛ چون از آیه سوره شوری «وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» این مطلب را در خاطر داشته اند. پس اولی الامر اشاره به همان افرادی است که در گذشته با آنها سر و کار داشته اند و با آنها مشورت می کرده اند، لذا بنا بر مفاد این آیه لازم است که در هر شهری از شهرهای مسلمین مجلسی برای شوری از نمایندگان مردم تشکیل شود که رأی آن قاطع باشد و آنچه را تصمیم بگیرد اجرا شود، و مجلس عمومی دیگری از همه ملت‌های مسلمان باید فراهم شود به گونه ای که نماینده ای از همه شهرها در آن باشد تا افکار و احتیاجات مردم شهر و مملکت خود را در آن مجلس عمومی مطرح کنند، و چون این مجالس تشکیل شد و نمایندگان گرد هم آمدند، در نهان به وسیله قرعه، کسی را از بزرگان اسلام برای خلافت انتخاب کنند! که شخصیت و استقلالی از خود داشته باشد؛ به گونه ای که ممالک استعمارگر بر او تسلط نداشته باشند. این خلیفه به موجب آنچه مجلس در هر وقت معین می کند باید رفتار کند؛ زیرا او خلیفه بر همه مسلمانانی است که در اطراف عالم پراکنده هستند؛ چه در مملکت مستقل خود، و چه در مستعمرات اجانب. پس اگر چنین شخصی با این شرائط انتخاب شد خلیفه حقیقی مسلمین خواهد بود و گرنه در دوران گذشته خلفای فاطمی بر مصریها حکم می راندند. در بغداد خلافت از آن عباسیان بود، و خلیفه ای از بنی امیه بر آندلس حاکم بود. این خلفا هر کدام هر چه می خواستند به میل خود انجام می دادند و در واقع حکومت آنها سلطنتی بود به نام خلافت! اما امروز با این وسایل ارتباطی تشکیل مجالس شوری و انتخاب یک فرد برای همه مسلمین ممکن است ... (طنطاوی، 1343: 3 / 56)

نقد و بررسی

اساسی ترین نقدی که بر این دیدگاه وارد است همان نقدی است که بر دیدگاه های دیگر اهل سنت وارد است؛ هرچند این دیدگاه به ظاهر عصری و منطبق بر شرایط و اقتضائات روز است و اجرای آن در مقایسه با آنچه عملاً در جهان اسلام در طول سالیان متمادی تاکنون اتفاق افتاده مناسب تر و کارآمدتر است؛ لکن این دیدگاه با اطلاق تبعیت از اولوالامر در آیه مورد بحث، که لازمه آن عصمت اولوالامر است سازگار نیست؛ چنان که طنطاوی نیز ادعای عصمت برای اهل مشورت ننموده است.

انتقادی کلی بر دیدگاه مفسران اهل سنت

نقد دیگری که به تمامی این آراء وارد است، از حیث مخاطب در «إِنْ تَنَازَعْتُمْ» است. صاحبان این آراء همگی معتقدند که مقصود از عبارت «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ» نزاع و اختلاف میان مردم و اولوالامر است (طبری، 1412: 5 / 95؛ زمخشری، 1407: 1 / 524؛ حقی بروسوی، بی تا: 2 / 229؛ طنطاوی، بی تا: 3 / 192؛ زحیلی، 1418: 5 / 1292؛ خطیب، بی تا: 3 / 822)؛ درحالی که این ادعا با فرمان به تبعیت مطلق از اولوالامر در آیه مورد بحث به هیچ وجه سازگار نیست. چگونه ممکن است در صدر آیه مؤمنان را به اطاعت از اولوالامر سفارش نماید؛ لکن در ادامه آیه بگوید اگر با آنها نزاع کردید چنین و چنان کنید؟ چگونه ممکن است در صدر آیه بفرماید پیروی از اولوالامر مانند اطاعت از خدا و رسولش واجب است و سپس در ادامه بگوید اگر با آنها دچار اختلاف و نزاع شدید برای رفع آن به خدا و رسول مراجعه کنید؟

شگفت آن است که برخی مخاطب «إِنْ تَنَازَعْتُمْ» را فقط اولوالامر می دانند! (طبری، 1412: 5 / 95) درحالی که اولاً، مخاطب در بخش نخست آیه، مؤمنان هستند: (یا ایها الذین آمنوا)؛ ثانیاً لزوم تبعیت بدون قید و شرط از اولوالامر بیانگر این است که آنها معصوم بوده و با یکدیگر تنازعی ندارند.

نقد دومی که بر اکثر این آراء وارد است این است که بیشتر این مفسران، شأن نزول آیه کریمه را منازعه عمار با خالد بن ولید می دانند؛ بدین سان که در یکی از سرایا، پیامبر خالد بن ولید را به عنوان فرمانده معرفی می کند؛ لکن در حین انجام مسئولیت، به جهت آنکه عمار بدون اجازه خالد به فردی از دشمن پناه داده بود بین او و عمار، نزاع و بگو مگو رخ می دهد. آن دو یکدیگر را سب کرده سپس جهت رفع اختلاف نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) می روند. در محضر پیامبر نیز خالد، عمار را سب می کند. پیامبر به خالد می گوید: «هر کس عمار را سب کند خداوند او را سب می کند! هر کس عمار را لعن کند خداوند او را لعن می کند! و هر کس عمار را مبعوض دارد خداوند او را مبعوض می دارد!». ازاین رو خالد به سراغ عمار می رود و از او عذرخواهی می کند. آنگاه از پی آن ماجرا این آیه کریمه نازل می گردد. (14) (ر.ک به: مقاتل، 1423: 1 / 382؛ طبری، 1412: 4 / 148؛ سیوطی، 1404: 2 / 574)

باید گفت مطابق همین گزارش، خالد بن ولید به خاطر لعن کردن و سب نمودن عمار، مورد لعن خداوند قرار گرفته است؛ حال

چگونه ممکن است آیه مورد بحث به اطاعت از او امر کند؟!

نتیجه آنکه هیچ یک از آراء هشت گانه پیش گفته از سوی مفسران اهل سنت، در بیان مقصود و مصداق اولوالامر، با آموزه های کتاب خدا سازگار نیست. از این رو تنها نظریه سازگار با آیات قرآن کریم که مصون از انتقاد علمی و منطقی است نظریه مفسران شیعه است که مدعی اند چون در این آیه اطاعت از اولوالامر همسان با اطاعت از رسول خدا قرار داده شده است، پس اولوالامر نیز لزوماً باید معصوم باشند. از سوی دیگر کسی جز پیامبر(صلی الله علیه و آله) توان شناخت معصوم را ندارد؛ زیرا این شناخت امری محسوس و تجربه پذیر نیست؛ از این رو براساس قرائن و شواهد درونی آیه مذکور و آیات دیگر قرآن و نیز تفسیر پیامبر(صلی الله علیه و آله) از آنها، مراد از «اولی الامر» پیشوایان معصوم و جانشینان راستین پیامبر(صلی الله علیه و آله) است. به تعبیر دیگر «اولی الامر» در این آیه منحصر در افرادی است که به فرمان خداوند و از ناحیه رسول او، به عنوان مصادیق «اولی الامر» منصوب و منصوب شده اند. (نجارزادگان، 1382: 12)

نتیجه

1. هیچ یک از دیدگاه های هشت گانه اهل سنت درباره مصداق اولی الامر در آیه اطاعت (نساء / 59) با حقیقت و واقعیت سازگار نیست.

2. دیدگاه شیعه درباره مصادیق اولی الامر در این آیه، سازگارترین تفسیر با واقعیت و عینیت امت اسلام است.

پی نوشت:

[1]. البته فخر رازی نیز عصمت از خطا را برای اولوالامر لازم می داند. (رازی، 1420: 10 / 112)

2. عزت دروزه نیز دیدگاه طبری را صواب و حق می داند. (دروزه، 1383: 8 / 156)

3. برای ملاحظه روایاتی از این دست، ر.ک به: دروزه، 1383: 8 / 155 - 154.

4. ر.ک به: قرطبی، 1364: 5 / 261 - 259؛ آلوسی، 1415: 3 / 64 - 63؛ ابن عاشور، بی تا: 4 / 169 - 164؛ دروزه، 1383: 8 / 157 - 150؛ خطیب، بی تا: 3 / 822 - 821؛ مراغی، بی تا: 5 / 72؛ زحیلی، 1418: 5 / 126.

5. هرچند ممکن است که آنها به ظاهر نیز ما را به معصیت خالق دعوت نکنند.

6. هرگز امت من بر خطا (یا گمراهی) اجتماع نمی کنند.

7. درباره وضعیت سندی این روایت ر.ک به: بررسی حدیث: «لا تجتمع امتی علی الخطاء (علی الضلالة)»:

<http://www.al-mobin.com/kalam>.

8. لفظ دیگر آن «لاتسبوا السلطان فانه ظلّ الله فی أرضه» است. (ر.ک به: متقی هندی، 1409: 6 / 66)

9. بشنوید و اطاعت کنید؛ هرچند بر شما فرماندهی حبشی گمارم.

10. برای ملاحظه روایات مشابه ر.ک به: دروزه، 1383: 8 / 155 - 154.

11. هود / 113.

12. یعنی دزدانی هستند که با زور بر مردم مسلط شده اند.

13. الاثم المظلم و الولاة الحطمة.

14. البته شأن نزول های دیگری نیز درباره این آیه گزارش شده است. (ر.ک به: طبری، 1412: 4 / 147؛ ابن عاشور، بی تا: 4 /

قرآن کریم.

- آلوسی، سید محمود، 1415 ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ابن ابی شیبہ کوفی، عبدالله بن محمد، 1409 ق، المصنف، تحقیق و تعلیق سعید اللحام، بیروت، دار الفکر.
- ابن أبی عاصم، عمرو، 1413 ق، السنه، تحقیق محمد ناصرالدین الألبانی، بیروت، المکتب الإسلامی، چ سوم.
- ابن حنبل، احمد، بی تا، المسند، بیروت، دار صادر.
- ابن سلامه، محمد، 1405 ق، مسند الشهاب، تحقیق حمدي عبد المجید السلفی، بیروت، مؤسسه الرساله.
- ابن عاشور، محمد بن طاهر، بی تا، التحرير و التنویر، بی جا.
- ابن عدی، عبدالله، 1409 ق، الكامل، تحقیق قراءه و تدقیق یحیی مختار غزاوی، بیروت، دار الفکر.
- ابن ماجه، محمد بن یزید القزوی، بی تا، السنن، تحقیق وترقیم و تعلیق محمدفؤاد عبدالباقی، بیروت، دار الفکر.
- اندلسی، ابوحیان محمد بن یوسف، 1420 ق، البحرالمحیط فی التفسیر، تحقیق صدقی محمد جمیل، بیروت، دار الفکر.
- بحرانی، سید هاشم، 1416 ق، البرهان فی تفسیر القرآن، تحقیق مؤسسه البعثه، تهران، بنیاد بعثت.
- بغوی، حسین بن مسعود، 1420 ق، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، تحقیق عبد الرزاق المهدی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- بلخی، مقاتل بن سلیمان، 1423 ق، تفسیر مقاتل بن سلیمان، تحقیق عبدالله محمود شحاته، بیروت، دار احیاء التراث.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، 1418 ق، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، تحقیق محمد عبد الرحمن المرعشلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- بیهقی، احمد بن حسین، بی تا، السنن الکبری، بیروت، دار الفکر.
- ثعلبی، احمد بن محمود، 1422 ق، تفسیر الثعلبی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- حسکانی، عبید الله بن احمد، 1411 ق، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تحقیق محمدباقر محمودی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حقی بروسوی، اسماعیل، بی تا، روح البیان، بیروت، دار الفکر.
- خطیب، عبدالکریم، بی تا، التفسیرالقرآنی للقرآن، بی جا، بی نا.
- سید قطب، 1412 ق، فی ظلال القرآن، بیروت و قاهره، دار الشروق.
- دروزه، محمد عزت، 1383 ق، التفسیر الحديث، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه.
- رازی، ابوالفتوح حسین بن علی، 1408 ق، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تحقیق محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
- رازی، فخرالدین ابوعبدالله، 1420 ق، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- رشید رضا، محمد، 1366 ق، المنار، قاهره، دار المنار.
- الزاوی، طاهر احمد، بی تا، ترتیب القاموس المحیط، بیروت، دار المعرفه.
- زحیلی، وهبه بن مصطفى، 1418 ق، التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج، بیروت و دمشق، دار الفکر المعاصر.
- زمخشري، محمود، 1407 ق، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دار الکتب العربی.
- سیوطی، جلال الدین، 1404 ق، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.
- شوکانی، محمد بن علی، 1414 ق، فتح القدير، دمشق و بیروت، دار ابن کثیر و دار الکلم الطیب.
- صادقی تهرانی، محمد، 1365، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، قم، فرهنگ اسلامی.
- صدوق، محمد بن علی، 1405 ق، کمال الدین و تمام النعمه، تصحیح و تعلیق علی أكبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
- _____، 1379، معانی الأخبار، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
- _____، بی تا، من لایحضره الفقیه، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
- طباطبایی، سید محمدحسین، 1417 ق، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرانی، سلیمان بن احمد، بی تا، المعجم الکبیر، تحقیق و تخریج حمدي عبد المجید السلفی، القاهرة، دار احیاء التراث العربی.
- طبرسی، احمد بن علی، 1403 ق، الإحتجاج علی أهل اللجاج، تحقیق محمدباقر خراسان، مشهد، نشر مرتضی.
- طبرسی، فضل بن حسن، 1372، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق و مقدمه محمدجواد بلاغی، تهران، ناصرخسرو.
- طبری، محمد بن جریر، 1412 ق، جامع البیان فی تأویل آی القرآن، بیروت، دار المعرفه.
- طنطاوی جوهری، 1343 ق، الجواهر فی تفسیر القرآن الکریم، چاپخانه مصطفی البابي الحلبي و اولاده بمصر.
- طنطاوی، سید محمد، بی تا، التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، بی جا.
- طوسی، محمد بن حسن، بی تا، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

عسکری، امام ابومحمد حسن بن علی، 1409ق، التفسیر المنسوب الی الامام العسکری(علیه السلام)، تحقیق مدرسه الإمام المهدی(علیه السلام)، قم، مدرسه الإمام المهدی.

عیاشی، محمد بن مسعود، 1380، کتاب التفسیر، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، چاپخانه علمیه.

فرات کوفی، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم، 1410 ق، تفسیر فرات الکوفی، تحقیق محمدکاظم محمودی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

فضل الله، سید محمدحسین، 1405 ق، من وحی القرآن، بیروت، دار الزهراء.

فیض کاشانی، ملامحسن، 1425 ق، تفسیر الصافی، تحقیق حسین اعلمی، تهران، صدر.

قرشی، سید علی اکبر، 1371، قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیه.

قرطبی، محمد بن احمد، 1364، الجامع لاحکام القرآن، تهران، ناصرخسرو.

کاردان، رضا، 1385، امامت و عصمت امامان در قرآن، قم، مجمع جهانی اهل بیت(علیه السلام).

کاظمی، جواد بن سعید، 1365، مسالک الافهام الی آیات الاحکام، تهران، کتابفروشی مرتضوی.

کلینی، محمد بن یعقوب، 1363، الکافی، تصحیح و تعلیق علی أكبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه.

کیا هراسی، علی بن محمد، 1405 ق، احکام القرآن، بیروت، دار الکتب العلمیه.

مازندرانی، مولی محمد صالح، 1421 ق، شرح أصول الکافی، تعلیقات، ابوالحسن شعرانی، بیروت، دار إحياء التراث العربی.

متقی الهندی، 1409 ق، کنز العمال، بیروت، مؤسسه الرساله.

مراغی، احمد بن مصطفی، بی تا، تفسیر المراغی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

مطهری، مرتضی، 1368، آشنایی با علوم اسلامی، تهران، صدرا.

مغنیه، محمد جواد، 1424 ق، تفسیر الکاشف، تهران، دار الکتب الاسلامیه.

مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، 1366 - 1353، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه.

میبیدی، رشیدالدین احمد بن ابی سعد، 1371، کشف الأسرار و عده الأبرار، تحقیق علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر.

هیثمی، نورالدین، 1408 ق، مجمع الزوائد، بیروت، دار الکتب العلمیه.

ب) مقاله ها

منتهاهی، عباس، 1380، مجله کانون، سال 45، دوره جدید، مرداد و شهریور 1380، شماره 26.

نजारزادگان، فتح الله، 1382، «بررسی و نقد دیدگاه ها و روایات اهل سنت درباره اولی الامر»، طلوع، شماره 5.

نजारزادگان، فتح الله، 1384، بررسی تفسیر فریقین از تعبیر قرآنی «اولی الامر»، پژوهش های دینی، سال اول، شماره 1.

ج) وبگاه ها

www.al-imamah.com

www.al-mobin.com

www.monazere2.blogfa.com

www.rnn.ir

قاسم سبحانی فخر: استادیار دانشگاه بوعلی سینا - همدان.

کرم سیاوشی: استادیار دانشگاه بوعلی سینا - همدان.

فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات تفسیری 12